

ضمیمه هفتگی روزنامه همشهری
صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری

مدیر مسئول: محسن مهدیان
سر دبیر: دانیال معمار

با تشکر از: جواد عزیزی، الهه فراهانی و فتنه احدی

واحد فنی:

مدیر فنی: حامد یزدانی، مدیر هنری: مهدی سلامی
طراح گرافیک و صفحه آرایی: حمید یزدانی، سعید غفوری و امید روشنگر
ویرایش عکس: کامبیز نویدی، ویرایش متن: فرهاد غلامرضایی، فاطمه ناصری آلاشتی

صندوق پستی: ۱۹۳۹۵۵۴۴۶
تلفن: ۲۳۰۲۳۶۲۳
نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷
نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، رسید به پارکوی، کوچه شهید قریشی، شماره ۱۴، روزنامه همشهری

همشهری

گروه ضمایم همشهری ناشر نشریات:
دوچرخه، بچه‌ها، خانواده، پایداری، اقتصاد،
تندرستی، خردنامه، داستان، دانستنیها،
سرزمین من، ماه، معماری، ۲۴، شهر نگار،
سرخ و محله

همشهری

معمای
شماره ۲۷

رد خون

معمای
پلیسی



پاسخ‌هایتان را از طریق پیامک
به شماره ۳۰۰۰۹۹۹۰۱ ارسال
کنید. به ۳ نفر از افرادی که
پاسخ درست را ارسال کرده
باشند به قید قرعه کارت هدیه
۵۰۰ هزار تومانی اهدا می‌شود.

پاسخ معمای شماره ۲۶

در معمای شماره قبل ماجرای قتل زنی به نام مریم را مطرح کرده بودیم؛ معمایی جنایی که کارآگاهان در نهایت شوهر مریم را به عنوان قاتل شناسایی و دستگیر کردند و پرسیده بودیم که کارآگاهان چطور به شوهر مریم مظنون شدند؟ دقیقی بعد از وقوع این حادثه یکی از مأموران به شوهر مقتول خبر داده بود که همسرش به بیمارستان منتقل شده اما جزئیاتی از حادثه را بازگو نکرده بود. با وجود این او دقیقی بعد سر اسسیمه خود را به بیمارستان رساند و سراغ کارآگاه را گرفت و گفت همسرم را با شلیک گلوله به قتل رسانده‌اند. او وضعیت عجیبی داشت و آشفتگی‌اش از یک سو و اینکه او چند دقیقه بعد از قتل می‌دانست که همسرش با شلیک گلوله به قتل رسیده باعث شد کارآگاه به او مظنون شود و در بازجویی‌های فنی بود که او به قتل اعتراف کرد.

که جلویم قرار گرفته بود دقیق تر ببینم. هر چه صدا کردم دوستم تکان نخورد و چیزی که می‌دیدم نشان می‌داد او به قتل رسیده است. به همین دلیل با پلیس تماس گرفتم و آنچه را دیده بودم گزارش کردم. کارآگاه پس از ثبت اظهارات این مرد به بررسی اطراف خانه ویلایی پرداخت و سراغ پنجره‌ای که او مدعی بود جسد مقتول را از آنجا دیده رفت. چند دقیقه بعد وقتی تحقیقات میدانی به پایان رسید او دوست مقتول را به اتهام قتل بازداشت کرد و چند ساعت بعد در جریان بازجویی‌ها او به قتل دوستش اعتراف کرد و گفت با انگیزه سرقت رفیق قدیمی‌اش را کشته است. او گفت دوستم به تنهایی زندگی می‌کرد و خبر داشتم که در خانه چند سکه طلا نگهداری می‌کند. به همین دلیل با انگیزه سرقت طلاها به خانه‌اش رفتم. او در بازگشت در در ورودی خانه وقتی جاقویی در دستم دید غافلگیر شد و من با چند ضربه او را به قتل رساندم اما هر چه جست‌وجو کردم نتوانستم سکه‌ها را پیدا کنم. بعد برای اینکه به در دسر نیفتم با پلیس تماس گرفتم و داستانی ساختم که تعریف کردم که فایده‌ای نداشت و راز قتل برملا شد. به نظر شما کارآگاه چطور متوجه شد دوست مقتول دروغ می‌گوید و با داستان‌سرایی قصد انحراف تحقیقات پلیس را دارد؟

جد شنب قتل به پلیس خبر رسید که مرد میانسالی در خانه‌ای ویلایی در اطراف شهر به قتل رسیده است. زمان کوتاهی از اعلام این خبر گذشته بود که کارآگاه جنایی همراه با تیم بررسی صحنه جرم راهی محل حادثه شدند و تحقیقات برای رازگشایی از این جنایت آغاز شد. مقتول مردی حدوداً ۵۰ ساله بود و شواهد نشان می‌داد که بر اثر اصابت چند ضربه چاقو به قتل رسیده است. هر چند در قتل در ورودی سالم بود اما در ورودی خانه به هم ریختگی و آثار درگیری به چشم می‌خورد. مقتول همانجا روی زمین افتاده بود و معلوم بود غافلگیر شده و نتوانسته در برابر قاتل مقاومت چندانی از خودش نشان دهد. در این شرایط بود که با مجوز قضایی جسد به پزشکی قانونی منتقل شد. تحقیقات درباره زندگی خصوصی مقتول نشان می‌داد که او حدود ۱۰ سال قبل و با وجود داشتن ۲ فرزند از همسرش جدا شده است. او از آن زمان در این خانه ویلایی زندگی می‌کرد و به جز معاشرت با چند دوست قدیمی، به ندرت با کسی رفت‌وآمد داشت. از قضا یکی از همین دوستان قدیمی خبر قتل او را به پلیس داده بود. این مرد در جریان تحقیقات به مأموران گفت: از این اطراف رد می‌شدم که دیدم چراغ خانه دوستم روشن است. چون او بیشتر اوقات تنها بود گفتم به او سری بزنم. چند هفته‌ای می‌شد که او را ندیده بودم. چند مرتبه زنگ خانه را زدم اما خبری از دوستم نبود. چند دقیقه‌ای صبر کردم و دوباره زنگ زدم اما خبری نشد تا اینکه نگران شدم. دور خانه چرخ زدم و سراغ پنجره اتاق رفتم. اتفاقاً پرده کنار بود اما شیشه بخار کرده و داخل معلوم نبود. به همین دلیل دستمالم را از جیبم در آوردم و با آن بخار شیشه را پاک کردم تا بتوانم داخل را ببینم. همین که بخار شیشه کنار رفت در انتهای اتاق متوجه دوستم شدم که روی زمین افتاده بود و در کنارش رد خون دیده می‌شد. چشمانم را ریز کردم تا صحنه‌ای را

شب دوازدهم

او را آتش می‌زند. این یک حمله وحشتناک است که سبب آن عمیقاً شخصی به نظر می‌رسد - قاتل پیشاپیش نام دختر را زمزمه می‌کند - و این شمارا از آزار می‌دهد، همینطور مأموران تحقیق را که هفته‌ها، ماه‌ها و در نهایت سال‌ها می‌کوشند عدالت را در مورد پرونده کلارا اجرا کنند. کارگردان فیلم درباره ساخته‌اش اینطور توضیح می‌دهد: برای ما جالب است طوری روی یک داستان کار کنیم که تا حدی متفاوت با آن چیزی باشد که تماشاگر قبلاً دیده است. منظورم این نیست که از فیلم‌های دیگر تأثیر نمی‌گیریم. به عنوان مثال برای شب دوازدهم در مورد توفین پیکس دیوید لینچ صحبت کردیم، چون واقعاً برای ما جالب بود که در سریال شخصیت لورا پالمیر را تنها در حد یک جسد می‌بینیم، باین حال او در کل داستان حضور مشهود دارد. این چیزی بود که می‌خواستیم با قربانی فیلم خودمان به آن برسیم. قصد نداشتیم شخصیت کلارا فقط جرقه شروع تحقیقات باشد و بعد او را فراموش کنیم، بلکه می‌خواستیم حضور او در کل فیلم بسیار قوی باشد. معنایش این نیست که ایده‌ها را از توفین پیکس دزدیدیم، اما آن سریال به ما ایده‌های داد که باید آن را در ذهن نگه می‌داشتیم؛ بنابراین به این صورت پیش رفتیم و درباره خیلی چیزها صحبت کردیم.

فیلم
می‌گویند هر بازپرسی یک پرونده جنایی دارد که فکر و روحش را تسخیر می‌کند؛ پرونده‌ای که بیش از بقیه به او آسیب می‌زند بدون اینکه بداند چرا. داستان فیلم شب دوازدهم ماجرای از همین دست پرونده‌هاست. این فیلم محصول مشترک فرانسه و بلژیک است که نخستین نمایش جهانی‌اش در جشنواره کن ۲۰۲۲ بود و در نهایت جوایز سزار بهترین فیلم، کارگردانی و فیلمنامه اقتباسی ۲۰۲۳ را برنده شد. داستان فیلم شب دوازدهم (The Night of the 12th) با اعتراف به شکست آغاز می‌شود. فیلم‌گیرا و تأمل برانگیز فرانسوی به ما می‌گوید: «هر سال پلیس فرانسه روی بیش از ۸۰۰ پرونده جنایی کار می‌کند که تقریباً ۲۰ درصد آنها به نتیجه نمی‌رسد. این فیلم یکی از همان پرونده‌هاست.» شما با توجه به شقاوت خاص جنایتی که اتفاق افتاده است، شدیداً می‌خواهید این پرونده به نتیجه برسد. در یک دره تماشایی در نزدیکی گرنوبل در جنوب شرقی فرانسه، زنی ۲۱ ساله به نام کلارا (لولا کوتون فرایه)، یک شب دیروقت در حال بازگشت به خانه با مهاجمی با صورت پوشیده مواجه می‌شود که از سایه بیرون می‌آید، روی کلارا بنزین می‌ریزد و

نگهبان باغ

معرفی کتاب
علی‌الله سلیمی، روزنامه‌نگار: کتاب «نگهبان باغ» نوشته کورمک مک‌کارتی با ترجمه علیرضا جمالی‌منش، اثری جنایی و معمایی است که از سوی نشر نون منتشر شده و داستان ۳ شخصیت به نام‌های



آرتور اونبی، جان وسلی راتنر و ماریون سیلدر را روایت می‌کند که به نحوی به یک ماجرای قتل مربوط می‌شوند.

این رمان نخستین اثر نویسنده پرورش، کورمک مک‌کارتی است که در سال ۱۹۶۶ جایزه بنیاد ویلیام فاکنر را دریافت کرده است. رمان نگهبان باغ، اثری با ساختار کلاسیک است که روایت آن در سال‌های میان جنگ جهانی اول و دوم و در محدوده دهکده‌های کوچک و سنتی اتفاق می‌افتد. داستان با ماجرای ماریون، یکی از ۳ شخصیت تأثیرگذار داستان، آغاز می‌شود. او که قاچاقچی است و شخصیتی قانون‌شکن دارد، با راننده‌ای به نام کنت راتنر همراه می‌شود تا او را به مقصدش برساند، اما راننده قصد دارد ماریون را به قتل برساند.

ماریون که متوجه نیت او شده، کنت را خفه می‌کند و تصمیم می‌گیرد جسد او را در زمین آرتور اونبی که یک جنگلبان منزوی و عاشق طبیعت است، چال کند. او جسد را مخفی می‌کند. آرتور به نحوی متوجه وجود جسد در زمین خود می‌شود ولی این ماجرا را مخفی نگه می‌دارد. در این میان خانواده کنت که احتمال می‌دهند او به قتل رسیده باشد، در پی انتقام برمی‌آیند... در ادامه باید دید آرتور به چه

انگیزه‌ای ترجیح می‌دهد راز وجود جسد را مخفی نگه دارد و آیا به این رفتار خود ادامه خواهد داد یا بالاخره این راز را فاش می‌کند؟ مک‌کارتی در توصیفات خود بسیار حرفه‌ای و کاربلد است، او در نثرش کیفیت را به کمیت ترجیح می‌دهد و در انتخاب واژگان، توصیف جزئیات و تصویرسازی صحنه‌های مختلف چیره‌دست است و همین ویژگی‌های نثر او سبب شده خوانندگان اشتیاق دنبال کردن داستان‌هایش را داشته باشند. از آثار مشهور کورمک مک‌کارتی می‌توان به «جاده» و «جایی برای پیرمردها نیست» اشاره کرد.

